



مطالعه زبان شناختی روابط متنی در قرآن*

سلوی محمد العوی^۱

ترجمه ابوالفضل حری^۲

چکیده:

العوی در این مقاله، نقش نظریه انسجام و مناسبت را که از جمله رویکردهای تازه در مطالعات زبان‌شناختی متن است و بیشتر از طرف اسپربر و ویلسون نظریه پردازی شده، در متن قرآن بررسی می‌کند. انسجام، روابط صوری میان پاره‌های مختلف متن و مناسبت، روابط و ادات انسجامی را بررسی می‌کنند. به دیگر سخن، انسجام، رابطه میان واحدهای زبانی (پاره‌گفته‌ها و اجزای متن) است و نظریه مناسبت، رابطه‌ای است که نه فقط بر اساس پاره‌گفته‌ها، بلکه بر اساس پیش‌تصورات، یعنی واحدهای اطلاعات یا اندیشه تعریف می‌شود. العوی این دو نظریه را با ذکر نمونه آیاتی از متن قرآن بررسی می‌کند. ذکر این نظریه‌ها به معنای تأیید همه جانبه آنها نیست، بلکه این زمینه را فراهم می‌آورند که الگویی برای شناخت و استدراک کارآمدتر آیات قرآنی فراهم نمایند.

کلید واژه‌ها:

انسجام / روابط متنی / نظریه مناسبت / روابط انسجامی / تناسب

پیش‌گفتار

حوزه مطالعات زبان شناختی دو رویکرد اصلی به مطالعه روابط متنی دارد: یکی نظریه انسجام^۳ و دیگری نظریه مناسبت.^۴ این دو رویکرد کارکردشناختی‌اند،^۵ از این رو که متن را فقط بر اساس ویژگی‌های زبان شناختی آنها تبیین نمی‌کنند، بلکه عوامل کاربردشناختی (غیر زبان‌شناختی) متن را نیز که به فهم ما از معنا جهت می‌دهند، بررسی می‌کنند.

مطالعه انسجام به روابط صوری میان پاره‌های مختلف متن به منزله اجزای مهم و اصلی متنیّت^۶ توجه دارد. در این رویکرد، ادات انسجامی^۷ بررسی و به این نکته اشاره می‌شود که این ادات و کاربرد آنها در متن تا چه حد معنای متن مورد نظر را مشخص می‌کنند. در برابر این دیدگاه، نظریه پردازان مناسبت، روابط و ادات انسجامی را فقط نشانه‌ای سطحی از روابط مناسبت ژرف در نظر می‌گیرند. عمده تفاوت نظریه مناسبت و نظریه انسجام همان گونه که آر. بلس (R. Blass) نیز اشاره می‌کند، این است که در حالی که انسجام^۸، رابطه میان واحدهای زبانی (پاره‌گفته‌ها^۹ و اجزای متن) است، نظریه مناسبت، رابطه‌ای است که نه فقط بر اساس پاره‌گفته‌ها، بلکه بر اساس پیش‌تصورات، یعنی واحدهای اطلاعات یا اندیشه تعریف می‌شود.

(R. Blass, *Relevance Relations in Discourse*, p.72)

روابط انسجامی^{۱۰} در قرآن بیش از اندازه مبهم است و مدت‌هاست در تاریخ مطالعات قرآنی، مفسران با رهیافت‌های مختلف آنها را مطالعه کرده‌اند. با این حال، روابط انسجامی نه در تعیین معنا نقش دارد و نه جزئی از گفتمان به حساب می‌آیند. ادات انسجام بخش‌های یک متن را از حیث دستوری به هم ارتباط می‌دهند، اما ارتباط دهنده‌های دستوری^{۱۱} نقشی بسیار محدود در انتقال معنا دارند. در واقع روابط مناسبت کلامی است که در برداشت شخص از روابط میان پاره‌گفته‌ها نقش دارد. در نگاهی گذرا که به این رویکرد خواهم داشت، توضیح خواهم داد که چرا این گونه است.



روابط انسجامی

به زعم هالیدی و حسن که کتاب «انسجام در انگلیسی» آنها در این زمینه پیشگام به حساب می‌آید، مفهوم انسجام متضمن روابط معنایی مهمی است که به واسطه آنها هر عبارت گفتاری یا نوشتاری قابلیت ایفای نقش به منزله متن را پیدا می‌کند (Halliday and Hassan, *Cohesion*, p.13). این بدان معناست که به زعم هالیدی و حسن، بیان فیزیکی رابطه میان اقلام زبان‌شناختی همان چیزی است که تحلیلگر برای ایجاد مننیت و نیز معنای متن در پی آن است. آن دو، ادات انسجامی را ملاک تشخیص متن از غیرمتن در نظر می‌گیرند. در هر صورت، نظریه انسجام در کتاب هالیدی و حسن در کل نامفهوم و گنگ است. عمده کتاب ایشان به طبقه‌بندی ادات پیوستگی و نمونه‌های مختلف آن و نیز چگونگی کاربرد آنها در ایجاد ارتباط میان پاره‌های مختلف متن اختصاص دارد.

طبق گفته هالیدی و حسن، طبقه‌بندی روابط انسجامی ارجاع به عناصر درون متنی و برون متنی^{۱۲}، حذفیات^{۱۳}، جایگزین‌ها^{۱۴}، حروف ربط^{۱۵} و انسجام لغوی^{۱۶} (از جمله تکرار) را در بر می‌گیرند. تمام این دسته‌بندی‌ها بر وجود اقلام زبان‌شناختی از قبیل ضمایر، جایگزین‌ها، حروف ربط و ربط‌دهنده‌ها تأکید دارند. گفته می‌شود بدون این عناصر، معنای مورد نظر متن به هیچ وجه انتقال نخواهد یافت. این تعریف انسجام، تعریفی نحوی از نقشی است که ادات انسجام در شکل دادن به کلیت متن به مثابه واحد دستوری گسترده متشکل از جملات از حیث دستوری و ظاهری متصل شده، بر عهده دارند.

با این حال، متون بسیاری که این ارکان ارتباطی را در خود جای داده‌اند، همچنان ابهام معنایی دارند. حال آنکه از دیگر سو به متونی بر می‌خوریم که این عبارات انسجامی را ندارند، اما در عین حال دریافت‌کنندگان^{۱۷} آنها را می‌فهمند. من قرآن را نمونه‌ای کلی از متونی در نظر می‌گیرم که این ارکان ارتباطی را در خود جای داده است، اما همچنان ابهام معنایی دارد. هرکس اندک آشنایی نسبی با این متن دارد، نیک می‌داند که نمی‌توان گفت قرآن فاقد ادات انسجام است. برای نمونه آیه ۶ سوره احزاب را در نظر آورید:^{۱۸}

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾

«پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک‌تر] است و همسرانش مادران ایشان‌اند، و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدم‌اند]، مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا] احسانی کنید، و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است.»

می‌گویند این آیه با آیه‌های پیش از خود انسجام ندارد. این آیه چهار قلم انسجام واژگانی^{۱۹}، نه قلم ارجاعی^{۲۰}، دو قلم حروف ربط جمله^{۲۱} و یک قلم جمله‌بند^{۲۲} دارد. با این حال، رابطه‌اش با آیات پیشین برای برخی محققان هنوز روشن نیست.

یک نمونه از بسنده نبودن تحقیق درباره ادات انسجامی و روابط انسجام، پاره‌گفته‌ای است که محققان نظریه تناسب کلام آن را بارها نقل می‌کنند؛ «گناهکاران عقوبت کار خود را خواهند دید». این جمله، پاره‌گفته‌ای است که هیچ متنی پیش و پس از آن نیامده است، از این‌رو، هیچ بافت درون‌زبانی^{۲۳} وجود ندارد که ادات انسجامی را هم موجود باشند. به آن بیبوندند. اما در هر کجا این متن را ببینیم، خیلی زود معنای آن را دریافته و مرتکب گناه نمی‌شویم! آنچه گفتیم، نمونه‌ای از متنی است که رویکردهای مبتنی بر انسجام‌چندان‌قادر به توضیح آن نیست.

می‌توان فهرستی از نمونه‌های قرآنی ردیف کرد که رویکردهای مبتنی بر انسجام از شرح آنها عاجز است، گرچه خوانندگان به تمامی آنها را می‌فهمند. از آن جمله است تمام انواع تکرار در قرآن و کاربرد حرف ربط «و او» در آغاز بسیاری از پاره‌گفته‌ها که به ظاهر به لحاظ محتوا با آنچه پیش از آنها آمده، بی‌ارتباط است.

در استفاده از اصولی که از نظریه مناسبت گرفته‌ام و در این تحقیق نقش اساسی دارند، برخی نمونه‌ها را تبیین کرده‌ام و روابط پاره‌های یک متن و نقشی را که در اشاره به این روابط دارند، آشکار کرده‌ام. با این حال، این بدان معنا نیست که توصیف ادات انسجام به کار تحلیل متن و گفتمان نمی‌آید، قطعاً این گونه نیست. آنچه از نمونه‌های پیشین بر می‌آید، نشان می‌دهد که صرف توصیف جمله‌بندهای^{۲۴}



متن (گرچه به جنبه‌های بسیاری از معنا اشاره می‌کنند) تنها راه تعیین معنا نیست. ادات انسجामी فهم ما را از روابط میان پاره‌های متن جهت می‌دهند، اما هیچ اشاره‌ای به ادراک ما از گونه زبانی‌ای که می‌خوانیم، نمی‌کنند. با این حال، توجه صرف به این روابط بیشتر روابط دستوری متن را تبیین می‌کنند تا روابط کاربردشناختی متن را. در تحلیل این جستار، به حروف اضافه که حکم ادات انسجام را دارند می‌پردازم.

اما ادات انسجामी که در راستای نظریه تناسب کلام قرار دارند. از این نظر، ادات انسجام حامل روابط متنی نیستند، بلکه حکم شاخص‌های روابط متنی را دارند. اما پیش از آنکه وارد بحث روابط متنی در قرآن شوم، برخی نظریه‌های بنیادین نظریه تناسب کلام را به اختصار شرح می‌دهم. در یک کلام، نظریه تناسب کلام به طرزی ویژه در تحلیل‌های کنونی من از معنا و روابط متنی سوره‌های قرآنی نقشی حائز اهمیت ایفا می‌کند.

معنای تناسب

نظریه تناسب به این معناست که آنچه برای فهم متن لازم است تناسب است، نه مفهوم انسجام که رابطه اصلی موجد متن است. تناسب بر اساس تأثیر بافت برون زبانی^{۲۵} تعریف می‌شود.

بافت برون زبانی و ادراک متن

پاره‌گفته فقط و تنها فقط زمانی برای شنونده‌اش معنادار است که در بافت برون‌زبانی در دسترس شنونده، از تأثیرات بافت برون‌زبانی تبعیت کند. تأثیرات بافت برون‌زبانی زمانی حاصل می‌شود که پاره‌گفته، بر پیش‌تصورات بافت برون‌زبانی شنونده، یکی از تأثیرات زیر را بر جای بگذارد:^{۲۶}

۱. تأثیر بافت برون‌زبانی به پیامد بافت برون‌زبانی منجر شود، یعنی با پیش‌تصور بافت برون‌زبانی موجود تعامل برقرار کند تا پیش‌تصوری جدید یا آیتمی اطلاعاتی حاصل آید.

۲. تأثیر بافت برون‌زبانی با پیش‌تصور بافت برون‌زبانی موجود در تقابل قرار می‌گیرد و از این رو، آن پیش‌تصور را کمرنگ یا به کل نفی می‌کند.

۳. تأثیر بافت برون‌زبانی پیش‌تصور بافت برون‌زبانی موجود را تأیید کرده، از این رو نگرش شنونده را تقویت می‌کند.

در یک کلام، آیتم‌های اطلاعاتی جدید در صورتی مناسب‌اند که دامنه اطلاعات مخاطبان خود را افزایش دهند. هر قدر تأثیرات بافت برون‌زبانی پاره‌گفته‌ای بیشتر باشد، مناسب‌تر است. این نوع تأثیرات بافت برون‌زبانی را «پیامدهای بافت برون‌زبانی» متن می‌نامند. به طور طبیعی، دریافت‌کنندگان، میلیون‌ها فرضیه در حیطه دانسته‌های خود دارند که از میان آنها فرضیه‌هایی را برمی‌گزینند که با اطلاعات دریافتی جدید آنها تعامل برقرار کند. اما از میان میلیون‌ها فرضیه، کدام یک برای دستیابی به مفهوم پیامدهای بافت برون‌زبانی متن و از این رو، تناسب کلام مورد نیاز است؟

انتخاب بافت برون‌زبانی

عوامل بسیاری انتخاب بافت برون‌زبانی را محدود می‌کنند. یکی از این عوامل، در دسترس بودن فرضیه‌ها و در عین حال جستجوی مخاطب برای یافتن مناسب است. منظور اسپربر و ویلسون (Sperber and Wilson) از در دسترس بودن فرضیه‌ها این است که مخاطبان به عنوان پیش‌فرض یک ارتباط موفق، نیازمند دسترسی به پیش‌فرض‌هایی هستند که برای پردازش پاره‌گفته ضروری است. به دیگر سخن، پیش‌فرض‌های لازم برای پیشبرد گفتار باید در حیطه دانش مخاطب موجود باشد. وقتی چیزی بیان می‌شود، مخاطب قادر است با دستیابی به پیش‌فرض‌هایی که در حیطه دانش خود دارد، بافتی درون‌زبانی تولید کند که بر آن اساس، منظور پاره‌گفته را دریابد.

به مبادله کلامی زیر که از اسپربر و ویلسون نقل می‌شود توجه کنید:

مری و جان دارند از پنجره اتاق نشیمن، بیرون را نگاه می‌کنند که مری با اشاره به یک ساختمان، می‌گوید: آن کلیسا خیلی زیباست.



جان: (پس از لحظه‌ای تأمل) بله؟، واقعاً.

به احتمال زیاد، جان از پیش نمی‌دانسته که ساختمان مورد اشاره مری، کلیساست. اما به این خاطر که وقتی مری به ساختمان اشاره می‌کند، این پیش‌فرض بلافاصله در دسترس جان قرار می‌گیرد و شاید به این دلیل که آن ساختمان تنها ساختمان زیبایی بوده که می‌توانسته از پنجره ببیند، جان می‌تواند منظور مری را از پاره‌گفته‌اش بفهمد و بنابراین قادر است به خوبی گفته مری را پاسخ دهد.

اما سناریویی دیگر را تصور کنید که بر اساس آن، مری و جان از پنجره بیرون را نگاه می‌کنند و می‌توانند سه ساختمان زیبا را ببینند که هیچ کدام به طور ویژه شبیه کلیسا نیست، در این صورت پاسخ جان متفاوت خواهد بود؛ مری: آن کلیسا قشنگ است.

جان: کدام کلیسا؟

مری: آن ساختمان آجر قرمز وسطی.

جان: بله، چه جالب! نمی‌دانستم آنجا کلیساست.

چون هر سه ساختمان بزرگ و قدیمی در فاصله‌ای قرار دارند که جزئیاتشان به خوبی دیده نمی‌شود و به این دلیل که جان نمی‌دانسته آنجا کلیساست، پیش‌فرض مورد نیاز برای درک درست معنای مورد نظر مری (که همان ساختمان وسطی است) برای جان در دسترس نیست. در حالی که در مورد پیشین، با اینکه جان از پیش نمی‌دانسته که آن ساختمان کلیساست و کلیسا هم در دور دست است، و چون فقط یک ساختمان در دید آنها قرار دارد، جان توانسته این پیش‌فرض را در ذهنش بیافریند که «آن ساختمان باید کلیسا باشد» و از این رو، پاره‌گفته مری را به درستی پردازش می‌کند.

با این حال، غیر از اشیای بی‌شمار در حیطة دید، عوامل دیگری نیز دخیل اند که یک پیش‌فرض را دور از دسترس قرار می‌دهند. ممکن است این اطلاعات در حیطة دانش مخاطب نباشند و یا زمانی که جمله‌ای دریافت می‌کند، حواسش به چیز دیگری معطوف باشد که ارتباط بیشتری با او دارد.

در هر صورت، مردم بر این باورند که آنچه مبادله می‌کنند، به هم ربط دارد. با این فرض سعی می‌کنند پاره‌گفته خود را ادراک شدنی ارائه دهند و از این‌رو، فقط زمانی لب به سخن می‌کشایند که فکر می‌کنند مخاطبان آنان به پیش‌تصورات بافت برون‌زبانی مورد نیاز برای پردازش پاره‌گفته‌ای که تولید می‌کنند، دسترسی دارند.

تبادل هزینه و فایده^{۲۷}

اکنون در حیطه پیش‌تصورات در دسترس، پیش‌تصورات بسیاری یافت می‌شوند که با آنچه گفته می‌شود، مرتبط است و هر یک نیز کارآیی خود را دارند، با این حال مخاطب کدام را بر می‌گزیند؟

به زعم اسپربر و ویلسون (۱۹۸۶ و ۱۹۹۵)، شنوندگان پیش‌فرضی را انتخاب می‌کنند که کمترین تلاش و زمان را از آنان بگیرد؛ یعنی مخاطبان به یکی از شیوه‌های پیش‌گفته برای دریافت تأثیرات بافت برون‌زبانی یا همان بهبود بازنمایی خود از جهان، با محیط شناختی^{۲۸} خود تعامل برقرار نمی‌کنند. این آمادگی را هم ندارند که مدت زمانی را برای پردازش پاره‌گفته‌ای صرف کنند که تأثیرش بر فرضیه‌های از پیش موجود آنها بسیار اندک بوده و ارزش وقت گذاشتن ندارد.

به زعم اسپربر و ویلسون، تمام مردم سعی می‌کنند تأثیری که از اطلاعات می‌گیرند، به بالاترین میزان برسانند، اما از دیگر سو سعی می‌کنند هزینه‌های زمان و تلاش خود را نیز به حداقل برسانند و بنابراین اگر در طول مکالمه دو پیش‌فرض در دسترس باشد، انسان به طور طبیعی سعی می‌کند آن پیش‌فرضی را برگزیند که از لحاظ هزینه و تأثیرات بافت برون‌زبانی مطلوب باشد. شنوندگان همیشه سعی می‌کنند بین هزینه و فایده آن، تعادل برقرار کنند. بنابراین یک نفر ممکن است وقت بیشتری را مصروف پیشبرد اطلاعاتی کند که عقیده دارد در زمینه‌ای مرتبط‌تر با اوست و بالعکس.

در طرف دیگر تعامل یعنی طرف گوینده، اگر تعامل‌گران می‌خواهند تبادل افکارشان پردازش و پیام‌هایشان ادراک شود، فقط لازم است پاره‌گفته‌های مناسب



تولید کنند (پاره‌گفته‌هایی که با عنایت به هزینه پردازش، تأثیر بافت برون‌زبانی مطلوب را ایجاد می‌کند).

قواعد برقراری تعامل: اصل مناسبت کلام

در نتیجه این دیدگاه، اسپربر و ویلسون دو مفهوم حیاتی برای ارتباط معرفی می‌کنند. اولی، رابطه تناسب مطلوب است. این دو عقیده دارند هر کنش تعاملی، تناسب مطلوب را داراست، به شرط آنکه به حیطة مناسب از تأثیرات بافت برون‌زبانی برای کمترین تلاش پردازشی توجیه پذیر نائل آید. (See: R. Blass, *Relevance Relations*, p.61) آنها سپس بر مبنای مفهوم رابطه تناسب مطلوب، اصل مناسبت را این گونه معرفی می‌کنند: «هر گونه کنش تعامل ظاهری، پیش‌فرضی با تناسب کلامی مطلوب خود را انتقال می‌دهد». (Wilson, *Relevance*, Sperber and) (p.158)

بر اساس این دیدگاه، مشارکین در فرآیند تعامل، در زمینه مشترک این اصل، دست به تعامل با یکدیگر می‌زنند. برای نمونه، در مقام تعامل‌گر، باید پاره‌گفته‌هایی را تولید کنم که فکر می‌کنم به درد دریافت‌کنندگانم می‌خورد. دریافت‌کنندگانم در عوض تصور می‌کنند هر آنچه می‌گویم، بی‌ربط نخواهد بود. بنابراین آنان با اطمینان، آن دسته از پیش‌تصورات بافت برون‌زبانی را انتخاب می‌کنند که برایشان کمترین تلاش و زمان را دارد و با توجه به میزان تأثیرات بافت برون‌زبانی حاصل شده، قادر خواهند بود معنای مورد نظر را به طرز موفقیت‌آمیز دریافت کنند. این گونه تبیین فرآیند تعامل، خاطر نشان می‌سازد که درک متن نه فرآیندی رمزگشاینده، بلکه فرآیندی استتاجی است. اسپربر و ویلسون نیز تأکید دارند هیچ پیش‌تصوری به سهولت رمزگشایی نمی‌شود و بازیابی هر پیش‌تصوری به عنصر استتاج نیازمند است. (Ibid., p.182)

این بدان معناست که درک معنای مورد نظر گوینده نه به معناشناسی و دستور زبان جمله ادا شده، بلکه به عناصر کاربردشناختی بافت برون‌زبانی، تأثیرات بافت برون‌زبانی و اصل مناسبت، یعنی همان فرآیندهای استتاجی بستگی دارد.^{۲۹}

با این حال گاهی دریافت‌کنندگان به دلایلی که به فرآیند استنتاجی مربوط نمی‌شوند (و پیش‌تر بدان‌ها اشاره کردیم)، نمی‌توانند معنای مورد نظر را دریابند. از جمله دلایل این امر یکی این است که گوینده نمی‌داند شنونده چه چیزی را می‌داند. همان‌گونه که پیش‌تر دیدیم، مری به کلیسا اشاره کرد، بدون اینکه بداند جان می‌دانسته آنجا کلیساست. در سایر موقعیت‌ها، شنوندگان نمی‌توانند بافت برون‌زبانی درست پردازش پاره‌گفته را بازسازی کنند. شاید به این دلیل که بعضی از اطلاعات ذخیره شده در مداخل دانشنامه‌ای^{۳۰} خود را فراموش کرده‌اند (جایی که بسیاری از پیش‌فرض‌های متنی ذخیره شده‌اند)، یا اینکه شنونده تصور کرده در شرایطی خاص، چیزی به موضوع مرتبط است، در حالی که پای چیز دیگری در میان بوده که در آن شرایط خاص تبادل اطلاعات، ارتباط بیشتری به موضوع پیدا کرده است.

می‌توان نمونه‌های زیادی از برداشت غلط را در تفاسیر یافت که نتیجه دسترسی ناکافی به اطلاعات متنی مورد نیاز برای فهمیدن آیات مشخص از سوی مفسران است و یا به دلیل این بوده که پیش‌فرض‌های بافت برون‌زبانی مرتبط کمتر به مفسر مرتبط بوده‌اند.

حدود و ثغور نظریه مناسبت و تعدد تفاسیر

آنچه در بخش اخیر گفته شد، تنها راه توسعه فرآیند ارتباط نیست. پاره‌گفته‌ها گاهی بیش از یک معنا و یک مفهوم مرتبط را می‌رسانند. در اینجا ابهامی رخ می‌دهد که دریافت‌کننده را از تلاش برای انتخاب یکی از تعابیر ممکن باز می‌دارد، چرا که آنها معیاری برای انتخاب خود ندارند. در این صورت شخص تعامل‌گر باید با محدود کردن تناسب گفته‌اش، دریافت‌کنندگان را در انتخاب مفهوم یاری رساند. محدودیت‌ها می‌توانند زبان‌شناختی باشند، شامل عوامل انسجامی یا سایر سازوکارها، و یا غیر زبان‌شناختی، مانند اشاره به یک موضوع. اما در متون مکتوب این محدودیت‌ها فقط زبان‌شناختی‌اند. اگر تعامل‌گران محدودیتی اعمال نکنند،



معنای مورد نظر همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی خواهد ماند و دریافت کنندگان متفاوت در انتخاب هر کدام از تفاسیر ممکن، کاملاً آزاد خواهند بود.

از آنجا که دریافت‌کنندگان متفاوت‌اند، تنوع معانی منسوب به این گفتمان غیرمحدود از برخی جهات نامحدود است. نیز تفسیرهای مختلف یک آیت قرآنی (در مواردی که هیچ نوع محدودیتی وجود ندارد) به این حقیقت بستگی دارد که مفسران، امور مرتبط با یکدیگر را به طور مختلف تفسیر می‌کنند.

همان گونه که اشاره کردم، ادات انسجामी از جمله انواع محدودیت‌هاست. برای نظریه مناسب، این ابزار زبان‌شناختی صرفاً محدودیتی است که نشان می‌دهد دریافت‌کننده برای فهم تفسیر، کدام راه را برگزیند. برای نظریه انسجام، ادات انسجामी معنا را تعیین می‌کنند، همان گونه که روابط انسجामी را جهت می‌دهند. اما نیک می‌دانیم این فقط تنها عامل نیست.

با این حال، هر دو نوع ارتباط (روابط انسجामी و ارتباطی) در متون دیده می‌شوند و بر ادراک ما از آنها تأثیر می‌گذارند. روابط انسجामी در تعیین معنا نقشی ندارند، اما عوامل انسجामी در معناآفرینی نقش ایفا می‌کنند. از سوی دیگر، روابط تناسبی بر فرآیند استنتاجی که منجر به کشف معنای گزاره مورد نظر می‌شود نیز نقش دارد و تعامل‌گر را در نیل به پیام متن یاری می‌رساند.

در بخش بعدی به مواردی خواهیم پرداخت که بر اساس آنها، تعدد معانی نه از فقدان محدودیت‌ها، بلکه از پدیده‌های دیگر منتج می‌شوند. اما آنجا که سازوکارهای تفسیر با سازوکارهای به کار رفته در تفسیر پاره‌گفته‌ها شباهت دارد، نتایج یکسان به بار خواهد آورد.

تصریح و تلویح^{۳۱}

در این چارچوب، تعامل پیش تصورات یا اطلاعات می‌تواند تصریح یا ضمنی باشد. اگر محتوای آشکار پاره‌گفته‌ای بر محیط شناختی دریافت‌کننده تأثیر بافت برون‌زبانی بر جای گذارد، تأثیر حاصل را تصریح می‌نامند (تصریح، معنای حاصل از آشکارسازی بازنمایی‌هایی معنایی پاره‌گفته است به واسطهٔ پرکردن فاصله میان معنای

زبانی و گزاره بیان شده).^{۳۲} اگر محتوای مستتر تأثیر بافت برون‌زبانی بر جای گذارد، آن گاه گفته خواهد شد که پاره‌گفته دارای تلویح است (تلویح، معنای حاصل از پاره‌گفته است، اما تا بازنمایی‌های معنایی آشکار نشود، به‌دست نخواهد آمد).

برای به دست آوردن معنای آشکار و مستتر پاره‌گفته، اطلاعات بافت برون‌زبانی را به کار گرفته و اصول کاربردشناختی را اعمال می‌کنند. دو پاره‌گفته معنای تلویحی یکسان دارند، اگر یکی از آنها از دیگری واضح‌تر باشد. برای نمونه، دو پاره‌گفته زیر را که معنای تصریحی یکسان دارند مقایسه کنید: (From Diane Blakemore, *Understanding Utterance*, p. 60)

در این اتاق است.

جلسه در اتاق است.^{۳۳}

پاره‌گفته دوم واضح‌تر به نظر می‌رسد، چون فهم آن کمتر به مسائل بافت برون‌زبانی بستگی دارد. بنابراین، دو شیوه وجود دارد که در آن پاره‌گفته‌ای در بافت برون‌زبانی پاره‌گفته‌ای دیگر نقش دارد: الف) با افزودن بر معنای تصریحی پاره‌گفته پیشین، ب) با افزودن بر معنای مستتر پاره‌گفته پیشین.

یک بند یا پاره‌ای از متنی بلند، ممکن است معنایی تصریحی ارائه دهد که با دیگر اطلاعات موجود در متن مرتبط باشد، و ممکن است معنایی تلویحی ارائه دهد که با مفهوم متن مرتبط باشد.

از جمله وظایف عمده تحلیل متن، آشکار کردن تصریحات و تلویحات در هر پاره از متن یا در گزاره‌های بیان‌شده در آن پاره و پیامدهای بافت برون‌زبانی بیان شده است. در نمونه‌های متعدد، متن اجازه نمی‌دهد که به سهولت به تلویحات آن دست یابیم. این مسئله یا به نبود محدودیت در خصوص ارتباط آیم مورد نظر و یا به نبود پیش‌تصورات بافت برون‌زبانی در دسترس مربوط می‌شود که می‌تواند به منزله مبنایی برای فرایند استنتاجی دریافت‌کننده عمل کند؛ فرایندی که دریافت‌کننده امیدوار است در تلویح پاره‌گفته به او یاری رساند. اما چه می‌شود اگر تمام پیش‌تصورات و قضایای در دسترس دریافت‌کننده کمکی در تأیید تلویح یک پاره‌گفته نکند؟ در برخورد با چنین شرایطی، اسپربر و ویلسون می‌گویند:



«عدم تعین تلویحات هیچ مشکل خاصی را ایجاد نمی‌کند... پاره‌گفته‌ای که طیفی کوچک از قضایای قویاً تلویح شده یا نتایج را به همراه دارد، به شدت شنونده را تشویق می‌کند که از زیرمجموعه‌ای از قضایا استفاده کند و به برخی از زیرمجموعه‌ها که به عقاید گوینده مرتبط می‌شوند، توجه نشان دهند. روشن است که هر چه معنای تلویحی ضعیف‌تر باشد، گوینده اعتماد به نفس کمتری خواهد داشت که آیا فرضیات یا نتایج خاصی که او به کار می‌گیرد، افکار گوینده را منعکس خواهد کرد؟ و عدم تعین هم به همین موضوع مربوط می‌شود.» نتیجه دم دست چنین موردی، تعدد تفاسیر خواهد بود، خواه به دلیل آنکه خواننده نمی‌داند کدام یک از نتایج ممکن را برگزیند و نیز بسیاری از آنها را برابر می‌بیند، و خواه به دلیل عقاید گوینده. با این حال، همان گونه که پیش‌تر هم اشاره شد، وقتی گوینده‌ای قصد دارد هیچ گونه ابهامی باقی نگذارد، تلویحات پاره‌گفته را محدود کرده و به طرزی آشکار از جمله‌بندهای گفتمان و... استفاده می‌کند؛ برای اینکه اطمینان یابد شنونده و تمام شنوندگان به واسطه استفاده از پیش‌تصورات بافت برون‌زبانی یکسان در تفسیرهای خود به همین تلویحات دست یافته‌اند.

شنوندگان با استفاده از فرضیات متنی یکسان در تفسیرشان به معنای ضمنی یکسان نیز دست می‌یابند. نمونه جالب این نوع، زبان حقوقی است. زبانی که در وضع قانون استفاده می‌شود، می‌تواند به قدری غیردقیق باشد که قضاوت درباره موضوع را به ملاحظات شخصی واگذارد، اما از طرف دیگر می‌تواند به قدری استوار و دقیق باشد که به تفاسیر متعدد نیازی نباشد. اغلب عباراتی مانند معقول^{۳۴}، مشهود^{۳۵} و ... را در بافت‌های برون‌زبانی مانند «خسارت معقول»، «رفتار معقول» و «شک معقول» شنیده‌ایم. اما معقول و مشهود، نامعقول و نامشهود چیست؟ اینها نوعی از زبان‌اند که عمداً قید و محدودیتی ندارند تا در هر شرایطی آن گونه که درخور است، قضاوت شوند.

در زبان قرآن نیز با همین نوع تفاوت در سطح تعین تلویحات روبرو هستیم. در بسیاری از بافت‌های برون‌زبانی قرآن که جزئیات خاص بر پیام متن تأثیری ندارد، یا زمانی که آشکار نشدن آنها تأثیری دو چندان برجای می‌گذارد، این جزئیات

بیشتر نادیده گرفته شده و از نوعی زبان غیردقیق استفاده می‌شود. گاهی می‌گویند این امر از آن رو است که قانونی خاص تحت هر شرایطی و با هر گونه ابزار موجود، اجرا شدنی به نظر آید.^{۳۶}

از این رو، توضیح روابط متنی میان پاره‌های یک سوره به همین شکل است؛ برخی پاره‌ها پیچیدگی‌های معنایی کمرنگ‌تری دارند و در نتیجه ارتباط آنها با مفهوم زبانشناختی دم دست آنها به میزان زیادی نامعلوم خواهد بود و به طرق مختلف تفسیر می‌شوند. روی هم رفته هدف از تعامل در کل، افزایش اشتراک محیط شناختی است تا تضمین تکثر غیرممکن اندیشه‌ها. (Sperber and Wilson, 2000) (*Relevance*, p.200)

مناسبت و روابط متنی

در بخش پیشین، به شماری از اصول کاربردشناختی اشاره کردم که بر طبق نظریه مناسبت، فرایند ادراک میان تعامل گران را سمت و سو می‌دهد. نمونه‌هایی را که آوردم، جملگی در زبان ارتباطی روزمره به کار می‌روند. با این حال، زبان روزمره تنها زبانی نیست که از این نظریه استفاده می‌کند، چرا که این نظریه به طریقی چشمگیر در درک متن و زبان ادبی نیز کارایی دارد.

از میان آثاری که درباره نظریه مناسبت به رشته تحریر در آمده (از زمان انتشار اولین کتاب در سال ۱۹۸۶ درباره این موضوع^{۳۷})، فقط برخی این نظریه را در ادبیات به کار بسته^{۳۸} و کمتر آن را در متون طولانی‌تر به کار برده‌اند.^{۳۹} این آثار به خود نظریه نپرداخته‌اند. در واقع نویسندگان نظریه مناسبت بر این حقیقت تأکید دارند که اصول کاربردشناختی به کار رفته در تفسیر زبان متعارف، همان اصولی‌اند که در تفسیر زبان ادبی نیز به کار می‌روند و این اصول درباره برخی ابزارهای کلامی^{۴۰} مثل استعاره و کنایه، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند.

در این بخش، درباره امکان تحلیل روابط متنی در متونی بلندتر مثل قرآن، در پرتو نظریه مناسبت، بحث و استدلال خواهم کرد که چرا اصول کاربرد شناختی



تفسیر قرآن به رغم تفاوت‌هایی که به لحاظ ماهیت و کارکرد با مکالمات زبان متعارف دارند، همچنان کارآمد عمل می‌کند. خواهیم گفت چگونه این اصول در متن و نیز پاره‌گفته کارایی پیدا می‌کنند و در برقراری روابط متنی نقشی حائز اهمیت بر عهده دارند. در نهایت، ضمن پرداختن به روابط مضامین مختلف دو سوره بلند احزاب و قیامه، تصویری کلی از این پژوهش ارائه خواهیم داد.

ادبیات و تعامل

گرچه عمده کارکرد ادبیات به طرزی مستدل، زیبایی‌شناختی است، اما با زبان خود نیز رابطه‌ای تعاملی برقرار می‌کند. یا به دیگر سخن، از آنجایی که زبان ادبی شکلی متمایز از زبان متعارف دارد، یکی از عناصر مشترک میان این دو زبان، این حقیقت است که هر دو پیامی را به خواننده یا شنونده منتقل می‌کنند. وقتی پیام منتقل شده بررسی می‌شود، این حقیقت که عمده هدف زبان متعارف برقراری تعامل است و اینکه این تعامل در زبان ادبی کارایی ندارد، در تحلیل پیام به کار رفته نامرتبب به نظر می‌آید. پیامی که به طور شفاهی انتقال داده می‌شود و شنوندگان آن را باز می‌یابند، همچنان به صورت استنتاجی پردازش می‌شود و اصول کاربردشناختی است که به این فرایند جهت می‌دهد.

فرآیندهای دخیل در نیل به تأثیر زیبایی‌شناختی به واسطه برخی اصول و ملاحظات سمت و سو می‌یابند، نه به واسطه اصول کاربردشناختی دخیل در تفسیر تأثیرات ارتباطی. به عبارت دیگر، ضرورت ندارد متن تعاملی، ادبی باشد، چرا که هر دو تأثیر به‌طور هم‌زمان می‌توانند رخ دهند. در حقیقت، در حالی که تعامل می‌تواند بدون همراهی تأثیرات ادبی صورت گیرد، عمده تولیدات زبانی ما (کنش‌های کلامی) محتوای خود را انتقال می‌دهند. هرچند انتقال این محتوا می‌تواند کارکرد اصلی کنش کلامی محسوب نشود و این امر البته به دیگر کارکردها نیز ارتباط پیدا نمی‌کند.

نیگل فب (Nigel Fabb) در خصوص تعامل به منزله یکی از کارکردهای احتمالی ادبیات این گونه توضیح می‌دهد:

«تولید هنر کلامی یا ادبیات در اصل کارکردهای متعدد دارد، از جمله ایجاد ارتباط که البته فقط به همین کارکرد محدود نمی‌شود.» (Fabb, *Linguistics and Literature*, p.6)

با این حال، می‌توان استدلال کرد که انتقال معنا گرچه نه به عمد، نتیجه ضروری کاربرد زبان است. برای نمونه، شعر عربی زیر را ملاحظه کنید:

My camel has protested at the length of the journey
'Wait patiently, we are both being tested'.

شتر من به خاطر راه طولانی شکایت می‌کند، «صبور باش، هر دوی ما امتحان پس می‌دهیم».

اگرچه این بیت استعاری است و به واسطه وزن و قافیه و... تأثیری زیبایی شناختی در خواننده ایجاد می‌کند، اما معنایی دارد که با عنایت به عناصر زبانی یا غیرزبانی انتقال می‌یابد. برای نمونه، این بیت به خواننده می‌گوید که شاعر برای مدت طولانی در حال سفر بوده و از این سفر طولانی نیز خسته است. اگرچه این امر بخشی از گزاره‌ای است که بیت به آن اشاره کرده است، محتوای زبانی واژگان هیچ اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کنند.

ارکان زبانی معنا به واژگان و دستور زبان مربوط است، اما ارکان غیرزبانی بر بافت برون زبانی متکی است و در بازبازی معنای بیت به کار می‌روند. این بیت اشاره‌ای به طول زمان نمی‌کند، اما به تجربه می‌دانیم که سفر طولانی با شتر زمان زیادی می‌برد. همچنین شاعر نمی‌گوید که خسته است، اما این در مدخل دانشنامه‌ای ما ثبت شده که شتر حیوان است و حیوانات سخن نمی‌گویند. همچنین با استنتاج به این حقیقت می‌رسیم که گزاره بیان شده در اصل در مورد احساس شاعر است، نه احساسات شتر، گرچه شکل زبانی بیت خلاف این را به ما می‌گوید. بنابراین نکته این بیت این است که ادبیات در کنار سایر کارکردها معنا را نیز منتقل می‌کند و اینکه این معنا به واسطه اصول کاربردشناختی بازبازی می‌شوند. فب



پا را از این حد نیز فراتر گذاشته و به این حقیقت اذعان می‌کند که فرایندهای همگانی دخیل در معناآفرینی ادبی بیش و کم با فرایندهای دخیل در کنش کلامی یکسان است؛

«کارکردهای این متن (متن ادبی) و دیگر کنش‌های کلامی هیچ تفاوت اساسی با هم ندارند، اما بیشتر انواع کنش‌های کلامی دقیقاً از این نظر سست و غیردقیق‌اند که معنای ادبی متن، مدرکی ناقص و نه کامل برای مقاصد اطلاعاتی^{۴۱} گوینده یا نویسنده بر می‌سازند.» (Fabb, *Linguistics and Literature*, p.252.)

منظور فب از سست بودن یا غیردقیق بودن کنش‌های کلامی، این حقیقت است که شکل زبانی به معنای دقیق کلمه تمام آنچه را که گزاره در خود دارد، بیان نمی‌کند، بلکه فقط بخشی از مدرک به کار رفته در نیل به این گزاره را ارائه می‌دهد و باقی شواهد همگام با اصل نظریه مناسبت که پیش‌تر توضیح دادیم، از بافت برون زبانی فراچنگ می‌آید.

اکنون پرسش از متن قرآنی این است: آیا قرآن یک متن ارتباطی/ تعاملی است یا ادبی؟ بر طبق آنچه گفتیم، پاسخ هر چه باشد، تأثیری بر این نکته ندارد که اصول کاربردشناختی یکسان می‌تواند در تفسیر متن قرآن به کار رود؛ درست همان گونه که در سایر متون به کار می‌رود. با این حال، طرفه این است که می‌توان استدلال کرد به رغم کارایی بسیار بالای زبان ادبی، کارکرد اولیه متن قرآنی، تعامل است.

قرآن متنی است که برای راهنمایی بشر به سمت آنچه خود قرآن آن را «راه راست» می‌نامد، نازل شده است و قرآن به واسطه هدایت همیشگی و دائمی مردم در نظام اجتماعی، اخلاقی و حقوقی اسلام، به این امر مبادرت می‌ورزد. قرآن اساساً پیامی برای مردمان است و آیات بسیاری از قرآن آشکار و نهان بر این کارکرد تأکید کرده‌اند.

برای مثال نگاه کنید به سوره بقره/۲-۳ که قرآن را به عنوان هدایتی قطعی

معرفی می‌کند:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۝ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾

«این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایندگان است؛ آنان که به غیب ایمان می‌آورند، و نماز را بر پا می‌دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.»

بنابراین قرآن بر خلاف بیشتر آثار ادبی دیگر، متنی تعاملی است، ولی کارکردی ادبی نیز دارد که در راستای هم‌آوردی قرآن از اعراب زمان خود حرکت می‌کند؛

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِمَّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

«و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید، پس - اگر راست می‌گویید - سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا - فرا خوانید.»

هم‌آوردی از جمله راه‌هایی است که قرآن را برای اعراب پذیرفتنی جلوه می‌دهد؛ اعرابی که اگر قرآن به شکلی متعارف نازل می‌شد و اگر می‌دانستند شبیه آثار ادبی کلاسیک شاعران بزرگ خودشان است، هرگز آن را نمی‌پذیرفتند.

در زیر به این نکته اشاره می‌کنیم که چگونه اطلاعات بافت برون زبانی در تفسیر حتی برخی ساده‌ترین و کم ابهام‌ترین آیات قرآنی به کار می‌رود. قسمتی از داستان قرآنی موسی (قصص / ۱۱-۱۳):

﴿وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهٖ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنِ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَ لَكُمْ وَهُمْ لَكُمْ نَاصِحُونَ ۝ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«و به خواهر [موسی] گفت: «از پی او برو.» پس او را از دور دید، در حالی که آنان متوجه نبودند. و از پیش، شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم. پس [خواهرش آمد و] گفت: «آیا شما را بر خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما از وی سرپرستی کنند و خیرخواه او باشند؟» پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش [بدو] روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده خدا درست است، ولی بیشترشان نمی‌دانند.»



در این نمونه به ارکانی بر می‌خوریم که به فهم ما از داستان یاری می‌رساند، اما این ارکان در متن نیامده‌اند. برای نمونه، ضمائر، «او» (she) در «او به خواهرش گفت»، و «او» در «او گفت می‌توانم خانواده‌ای را...». ارجاع به این دو حادثه، فرآیندی ارجاعی است و نه رمزگشاینده. جز این پیش‌تصور که گوینده از خویشاوندان است و ارجاع آنی به مادر در آیهٔ اول و به خواهر در آیهٔ دوم، هیچ چیز دیگری به مرجع درست ضمائر اشاره نمی‌کند. رابطه میان آخرین آیه (پس او را به مادرش بازگردانیدیم...) و آیه پیشین (پس [خواهرش آمد و] گفت: آیا شما را بر خانواده‌ای راهنمایی کنم) به این حقیقت منوط می‌شود که خانواده مورد اشاره آیه همان خانواده واقعی موسی است، اما آیه صراحتاً به این موضوع اشاره نمی‌کند. این امر به واسطه اطلاعات بافت برون‌زبانی صورت می‌گیرد که خواننده از سایر پیش‌تصورات بافت برون‌زبانی دریافت کرده و در نهایت به این نتیجه نایل آمده که منظور از خانواده، همان خانواده واقعی موسی است و از این رو است که ارجاع آیه آخر نیز معنا می‌یابد؛ «پس او را به مادرش بازگردانیدیم». در حقیقت در نمونهٔ پیش‌گفته، اندک اطلاعات بافت برون‌زبانی به درک معنایی کمک کرده که به ظاهر نامنسجم به نظر می‌آید.

پی‌نوشت‌ها:

۱. سالوا العوی استاد مطالعات قرآنی گروه الهیات و مذاهب دانشگاه بیرمنگام انگلستان است. العوی در این دانشگاه هرمنوتیک قرآنی و روش‌های تفسیر متن اسلامی تدریس می‌کند. عمده علاقه او به تحلیل گفتمان قرآنی است. اخیراً مقاله‌ای با عنوان «تکرار در قرآن» و کتابی به زبان عربی درباره نقش بافت برون‌زبانی در تفسیر همنامی قرآنی به رشته تحریر درآورده است. کتاب «روابط متنی در قرآن؛ مناسبت، انسجام و ساختار» در دست ترجمه است. دکتر سید حسین سیدی یکی از کتاب‌های ایشان را از عربی به فارسی برگردانده‌اند. آستان قدس رضوی آن را منتشر کرده است.

۲. در آماده سازی این ترجمه دو تن از دانشجویان سختکوش دوره کارشناسی ادبیات انگلیسی دانشگاه اراک - خانم‌ها فرزانه صائبی و زینب بخشی - نقش بسزا ایفا کرده‌اند که بدین وسیله از ایشان تشکر می‌شود.

3. coherence theory
4. relevance theory
5. Pragmatics
6. textuality
7. cohesive ties
8. coherence
9. utterances
10. coherence relation
11. grammatical connectives
12. reference to elements inside and outside the text
13. ellipsis
14. substitution
15. conjunction
16. lexical cohesion
17. recipients

۱۸. ترجمه انگلیسی نویسنده و ترجمه تحت اللفظی آن به شرح زیر است:

The Prophet has a higher claim on the believers than [they have on] their own selves, [seeing that he is as a father to them] and his wives are their



mothers: and they who are [thus] closely related (relatives) have, in accordance with God's decree, a higher claim upon one another than [was even the case between] the believers [of Yathrib] and those who had migrated [there for the sake of God]. Nonetheless, you are to act with utmost goodness towards your [other] close friends as well: this [too] is written down in God's decree.

پیامبر حق بیشتری بر مؤمنین [نسبت به خود آنها] دارد. [با توجه به اینکه او برای آنها مانند پدر است] و همسرانش، مادران آنها هستند. کسانی که [به هر ترتیب] رابطه نزدیکی دارند [خویشاوندان]، طبق حکم الهی حق بیشتری نسبت به مؤمنین [یثرب] [حتی در میان خود آنها] که مهاجرت کرده‌اند [به آنجا در راه رضای خدا] دارند. با این وجود شما موظفید در نهایت خوشرفتاری با دوستان [دیگر] خود رفتار کنید. این [هم] حکم مکتوب خداوند است.

19. items of lexical cohesion
20. reference items
21. sentence conjunction
22. sentence connectives
23. co-text

در معناشناسی نظری و معناشناسی کاربردی، بافت، فضایی است که جمله‌های زبان در آن تولید می‌شوند. این فضا می‌تواند محیط بیرون از زبان باشد (بافت برون‌زبانی context) یا متنی باشد که به صورت مجموعه‌ای از جمله‌های زبان پیش و پس از هر جمله آمده است (بافت درون‌زبانی co-text). بافت برون‌زبانی را بافت موقعیتی نیز می‌نامند و آن فضایی است که زبان در آن جریان می‌یابد. از آغاز دهه ۱۹۷۰ به بعد، افرادی چون سادوک (Sadock) تحت تأثیر آرای هایمز (Hymes) و فرث (Firth) به بحث درباره بافت برون‌زبانی به منزله یکی از مهم‌ترین عوامل دخیل در تعبیر معنا پرداختند. هایمز با الگوگیری از دیدگاه فرث، مختصاتی را برای تولید جملات زبان بر حسب بافت برون‌زبانی معرفی می‌کند که عبارت‌اند از گوینده، شنونده، موضوع، موقعیت، مجرای ارتباطی، رمزگان، شکل پیام، رویداد،

شاهدان گفتگو، ابزارهای ارزشگذاری و قصد از گفتگو. بافت درون زبانی نیز فضایی است که از طریق جمله‌های زبان ساخته می‌شود و اطلاعاتی را در اختیار طرفین گفتگو قرار می‌دهد که در ادامه ارتباط مؤثرند (صفوی، ۱۹/۲۱).

24. connectives

25. contextual effect

26. M. A. S. Abdel-Haleem, 'Grammatical shift for rhetorical purposes: iltifat and related features in the Qur'an', Bulletin of the School of Oriental and African Studies, 1992, 55(3): 420.

این مقاله به همین قلم ترجمه شده و به زودی در قالب مجموعه مقاله قرآنی از طرف انتشارات نیلوفر چاپ می‌شود.

27. cost and gain

28. cognitive environment

۲۹. در حوزه تفسیر اگر به تفسیر مفسران نگاه کنیم، به سهولت می‌توان به این حقیقت پی برد که بخش اعظم تفسیر بر استنتاج معنا و نیز مطالعه مناسبت به واسطه اضافه شدن عناصر بافت برون زبانی مبتنی است. مسئله اینجاست که این اضافه شدن به صورت شهودی انجام گرفته و به منابع شناختی و پیشین مفسر بستگی دارد.

30. encyclopedic entries

31. Explicature and implicature

۳۲. گزاره بیان شده همان منظور پاره‌گفته است پس از به‌کارگیری اطلاعات از حیث بافت برون بافتی استنتاج شده.

33. it is in this room. The meeting is in room 307

34. reasonable

35. sensible

۳۶. معادل فقهی این امر در شرع اسلام این است: تعمیم دادن آنچه تغییرپذیر است و محدود کردن آنچه تغییرناپذیر است. برای نمونه، قانون اسلامی پوشش زنان و مجازات دزدی. عبارت جلاباب [در احزاب/۵۹] به پوشش زنان اشاره می‌کند، اما به

اندازه، رنگ و شکل پوشش نمی‌پردازد، اما مجازات دزدان به تفصیل آمده و تفاسیر متعدد ندارد (نویسنده).

37. For a bibliographical survey of the literature on RT, see Francisco Yus, 'Relevance: a thematic bibliographical list', *Revista Alicantina de Estudios Ingleses*, 1998, 11: 261–285. And, *Journal of Pragmatics*, vol. 30.

38. Among those are: Nigel Fabb, *Linguistics and Literature*, Blackwell, Oxford and Massachusetts, 1997, pp. 250–273, and Seiji Uchida, 'Text and relevance', *Relevance Theory: Applications and Implications*, ed. Robyn Carston and Seiji Uchida, John Benjamins Publishing Company, Amsterdam/Philadelphia, PA, 1997.

39. Apart from this study, the only work I know of, which is entirely devoted to the application of Relevance to a long literary text is a recent PhD study by David Keeble entitled: *Interpretive Representation in Thomas Carlyle's Chartism: A Relevance Theoretic Analysis*, Lancaster University, 2002.

40. rhetorical tools

۴۱. مقاصد اطلاعاتی که در نظریه مناسبت به کار می‌رود، عبارت است از معنای مورد نظر نویسنده. بر اساس نظریه مناسبت، تعامل‌گران دو نوع قصد دارند: تعاملی و اطلاعاتی. تعاملی، انتقال چیزی به کسی و اطلاعاتی، به پیام انتقال یافته اشاره می‌کند. شکل زبانی هر پاره‌گفته‌ای دال بر قصد اطلاعاتی گوینده است، اما این گونه زبانی صرفاً بخشی از مدرکی است که دریافت‌کننده برای بازیابی پیام مورد نظر به کار می‌گیرد. باقی مدارک بر بافت برون‌زبانی متکی‌اند و دریافت‌کننده بر اساس اصل کاربرد شناختی مناسبت آنها را بر می‌سازد (نویسنده).

